

چاپ دوم

فلسفه کهن یونان

دوره پیش از سقراط

مطالع:

فریدون - کار

ناشر:

نگاه مطبوعاتی محرم کهرک

۱۳۳۳

تهران

چاپ راستی

از: فریدون - کار

کالج میعاد « مجموعه پنج اثر »

قدیمی ترین مکاتب فلسفی یونان
« بحث در مطابقت فلسفی پیش از سقراط »

تلخ « مجموعه هیجده شعر »

منتشر شده است



تمام حقوق برای نویسنده محفوظ است

بها : ۲۰ ریال

1997 1998 1999
 2000 2001 2002
 2003 2004 2005

00.

فلسفہ کمن یونان

وزیر پیش از استغراق

نتیجہ :

فریدون - کار

چاپ دوم

1937

تہران

چاپراستی - تلفن ۴۹۶۲۴

مقدمه چاپ دوم

این کتاب برای بار اول در تابستان ۱۳۲۹ زیر عنوان «قدیمی ترین مکاتب فلسفی یونان» چاپ و منتشر گردید و مورد استقبال دوستداران فلسفه و حکمت واقع شد بطوریکه در اندک مدت نسخه های آن نایاب گشت پس از آن نگارنده از کارهای تحقیقی انصراف حاصل کرد و سلیقه اش در جهت دیگری بکار افتاد و گمان هم نمیرفت که برای چاپ دومی از آن اقدام شود . ولی اکنون که بنگاه مطبوعاتی کوتمبرک باین خدمت ناچیز اشتیاق دارد اینجانب نیز ابائی نکرده و در شوق ناشر سپیم خواهم شد و بار دیگر این مختصر را بدوستان حکمت تقدیم میکنم . تأسف دارم که مجال کافی نیست تا در متن کتاب تعمق و توجهی تازه بعمل آورم و بهر حال چون در بین کتب معدوده ای که مورد استفاده هموطنان منست کمتر کتابی دیده میشود که راجع بفلسفه ماقبل سقراط و افکار و عقاید ایشان که در حقیقت بنیاد گزار فلسفه بوده اند شرح کافی در برداشته باشد گمان کنم این مختصر مفید فایده بوده و مقدمه برای تحقیقات و مطالعات بعدی کسانی بگردد که اشتیاق آموختن فلسفه را دارند .

فریدون - کار

تابستان ۱۳۳۳ تهران

فہرست :

الف - مقدمہ

ب - ایونیان

تالس میلیتی - اناکسیمندر
اناکسیمن - ہراکلیت

ج - الثاتھا

کسنوفان - برمانید
زنون

د - فیثاغوریشان

فیثاغورث

ه - اتمیستھا

انبادکل - اناکساگور
دموکریت

و - سوفسطائیان

پروتاگور - کورگیاس

ز - مراجع کتاب

ایونیان

(مکتب میلٹ)



ترومندترین شهرهای ایونی * در ۶۵۰ سال قبل از میلاد شهر میلِت بود چنانکه بیشتر مبادلات تجاری در شهر مذکور انجام میگرفت. در میلِت برای اولین بار متفکرینی پیداشدند که توانستند آراء و عقاید و روشهای مختلف را تجزیه و تحلیل کنند و صرفاً تسلیم عقاید فرمایشی و اساطیر * * * خدایان و ارباب انواع نشوند. مردان مذکور برای جلب منافع مادی باینکار دست نزدند بلکه کنجکاوی صادقانه و ساده‌ای بود که آنها را وامیداشت در ماوراء اراده خدایان بجستجو پردازند و بععلل طبیعی پدیده‌ها پی ببرند بدینجهت بخودنام « جویندگان طبیعت » یا فیزیولوگ Physiologues دادند اروپائیهابه فیزیولوگهای میلِت « ایونیان » میگویند و این لقب هم بوسیله ایشان انتشار یافته است فیزیولوگهای میلِت بترتیب عبارتند از تالس - اناکسیمندر - انکسیمن - هراکلیت که در باره يك يك آنها گفتگو خواهدرفت :

« کشور یونان در انتهای شبه جزیره بالکان قرار دارد در قدیم به آن هلاس Hellas میگفته‌اند و مردمان آن سرزمین را هم Hellenه مینامیده‌اند و ایونی ionie نام قسمتی از سواحل آسیای صغیر بوده که گروهی از هلن‌ها در آنجا مسکن داشته‌اند و بواسطه واقع بودن سرزمین ایونی در آسیا شرقی ها کلیه مردم هان را ایونی خوانده‌اند و هلاس را یونان نامیده و برده‌ش یونانی لقب داده‌اند و بطوری که رومیها یونانیها را بواسطه قرب یکی از طوایف آنها بنام گِرك (Grec) گِرك نام نهاده‌اند و امروز هم اروپائیها بایشان گِرك میگویند .

« در بین ملت یونان معتقدات میتولوژیک مثل ملل دیگر کشورهای آن زمان شدیداً وجود داشته که در فلسفه بآن دوره اساطیر نام داده‌اند . در آثار شعرای هزار سال قبل از میلاد نمونه‌های افسانه‌ای بطور وضوح دیده میشود . اساطیر هم جمع سطر (بفتح اول و سکون دوم و فتح اول و فتح دوم) هم جمع اسطار بکسر الف و اسطور بضم الف و اسطیر بفتح الف و اسطوره بفتح الف بمعنی قصه و افسانه است و اساطیر که در فارسی معمولست معنی اخیر را دارد .

۱- تالس میلیتی (۱)

تالس در ۵۴۷ - ۶۲۴ قبل از میلاد زنده گئی میکرده . نامبرده در شهر میلِت « Milet » متولد شده و بهمین مناسبت به تالس میلیتی مشهور گشته است.

(۱) Tales معاصر کرزوس (Cresus) و سواون قانون نویس معروف یونان در کتاب طبقات الامم و تاریخ الحکما ابن قفطی راجع به تالس شرح حالی هست. همچنین سقراط نویسنده تاریخ ریاضی یونان شرحی مفصل از تالس در کتاب خود بیان کرده . اسمیت هم در کتابی موسوم به فرهنگ یونان و تاریخچه رم گزارشی مبسوط از او نگاشته است .

گروهی از مورخین اورا فنیقی خوانده‌اند و گروه دیگر را عقیده براینست که اجداد او از فنیقیه مهاجرت کرده‌اند. تاریخ تولد و وفات تالس تحقیقاً معلوم نیست و بطوریکه در بالا ذکر شد زندگی اورا از ۵۴۷-۶۲۴ نوشته‌اند. تالس پدر فلسفه است. زیرا برای اولین مرتبه فکر فلسفه (۱) را بوجود آورده. در مورد دانش و فطانت او حکایات فراوانی ذکر میکنند.

از آن جمله - ارسطو از قول یک مورخ نقل میکند که «تالس» چون از روی دانش خود پیش‌بینی میکرد که محصول زیتون سال خوب خواهد شد تمام منگنه‌های روغن زیتون گیری را در آن سال قبل از اجاره (۲) میکرد تا در موقع استفاده از محصول به بهای بیشتری اجاره دهد. از تغییر و تبدیل فصول اطلاع میداده و فهمیده است که سال ۳۶۵ روز است و تصویر سماوی دب اصغر را کشف کرده. به نجوم خیلی علاقمند بوده بطوریکه افسانه زیر را برای دلیل علاقه شدید او به علم مذکور آورده‌اند «تالس در حالیکه راه میرفت و در امور ستارگان مطالعه میکرد دچار افتاد پیرزن رهگذری باو گفت تو که نمدانی در روی زمین چه هست چرا با آسمان نگاه میکنی؟» میگویند تالس میتواند است از بالای برجی فاصله کشتی‌هایی را که در دریا دیده میشوند تا ساحل معلوم دارد و همچنین قادر بوده ارتفاع هرم را بوسیله سایه‌اش (۳) در موقعی از روز معلوم سازد. درباره معلومات او

(۱) در یونان باستان حکیم و خردمند را **راسوفوس** میگفتند و **سوفیا** بحکمت تنها اطلاق میشد که سوفیست هم از آن گرفته شده (یعنی حکیم) و بالاخره **فیلوسوفوس** که معنی دوستدار حکمت را افاده میکند و فلسفه و فیلسوف هم از آن مشتق است.

(۲) **پیرروس** تالس را بواسطه این عمل محترک و ظالم میخواند.

(۳) بعقیده **پیرروس** «تالس» در پیری بمصر سفر کرده و **آمازیس** **Amasis** پادشاه مصر مقدمش را گرامی داشته. در مراجعت با حضور شاه ارتفاع هرم **ممشیس** را مینموده و این محاسبه قطعاً توسط قیاس با سایه عصای قائمی صورت گرفته که در ساعتی از روز باخود عصا از لحاظ طول برابر است.

نوشته‌اند که بمصر رفته و نزد روحانیون آنجا تحصیل کرده . ولی بیشتر محققین و تاریخ نویسا در مورد این سفر تردید دارند . در هر حال بواسطه اینکه تالس علت طغیان رود نیل را بیان کرده احتمال دارد بمصر هم رفته باشد (۱) در باره طغیان رود نیل میگوید : در مصبرود باد زیاد میوزد و مانع ریزش آب بدریا میشود و بدینجهت آب بالا میآید - در آن زمان نظریه فوق خیلی مورد توجه واقع میشود . مینویسند او این کسیکه گفت اگر در نیم دایره مثلثی رسم کنیم قائم الزاویه میشود تالس بود (این فکر را به فیثاغورت هم نسبت داده‌اند) تالس برای نخستین بار در باره علل خسوف فرضیه‌ای ساخت . در این فرضیه گرفتن خورشید اینطور تعبیر شده بود که چون ماه بخط مستقیم از برابر آفتاب میگذرد . تصویر آن مانند عکسی که در آینه منعکس میشود و روی قرص آفتاب میافتد . تالس در سیاست هم مداخله میکرده چنانکه میخواسته است در مقابل ایرانیان قدیم اتحادیه (۲) بزرگی از شهرهای ایونی تشکیل دهد . هرودوت (۳) در این باره میگوید «هنوز میله به تصرف ایران در نیامده بود که تالس با همشهریهای خود اتحادیه‌ای تشکیل داد که با ایرانیان مقاومت کند» وی در ریاضیات دست داشته و برای نخستین بار ریاضیات را روی قواعد علمی قرار داده و جهت اثبات قضایای هندسه روش تطبیق را بکار

(۱) بمصر رفتن تالس را «پیرروسو» با بیاناتی که در تاریخ خود دارد تأیید کرده است .
(۲) پیرروسو در تاریخ علوم مینویسد : «بشهادت مدارك موثق تاریخ تالس دانشمند نبوده بلکه سیاستمداری بوده است که برای جلوگیری از حمله احتمالی ایرانیها از طریق تشکیل فدراسیون کوشش میکرده و مدتی هم بعنوان مهندس نظامی خدمتگذار کروزس پادشاه لیدی بوده است» .

(۳) هرودت (۴۲۵ - ۴۸۴) مورخ بزرگ در جوانی به ممالك مختلفه سفر کرده و بعد در ایتالیا مسکن گزیده مؤلفات او ۹ جلد کتابست که از آثار گرانبهای قرون سالفه بشمار میرود .

برده و بهمین مناسبت او را مبتکر روش انطباق (۱) میدانند. هندسه تالس بنا به عقیده اروپائیانیمی از قضایای مقدماتی آموزشگاه‌های امروزی را تشکیل میدهد. تالس بواسطه پیش‌بینی کسوفی در ۵۸۵ قبل از میلاد اهمیت فوق‌العاده یافت و در سراسر یونان مشهور شد.

چگونگی فلسفه تالس

فلاسفه قدیم یونان و بخصوص ایونیها برای تحلیل فنومنهای طبیعت و پاسخ به چگونگی پیدایش و حیوة به يك جوهر اصلی (۲) (مادةالمواد) پناه میبردند و يك چیز را علت و بوجود آورنده بینهایت چیزهای دیگر مینداشتند و این وجود اصلی که در نظر فلاسفه اولیه خالق اشیاء بود در حقیقت حکم پدر طبیعت را داشت. تالس برای اولین مرتبه سنگ این بنا را نهاد، یعنی معتقد شد که آب پدر طبیعت است و همه چیز از رطوبت ناشی شده.

بنابراین او را باید پرچمدار فلاسفه‌ای خواند که بعد از او باین طریق

(۱) پیرو سو در تاریخ علوم مینویسد: انتساب تئوری مهم تشابه به تالس بهیچوجه صحت ندارد و نام وی نادانسته بروی یکی از قضایای هندسه گذاشته شده اثبات ریاضیات او بوسیله خط‌کش و پرگار بوده و بهمین هم اکتفا نمیکرده. مطالب زیر از هندسه باو منسوب است... هر يك از اقطار دایره آنرا بدو جزء برابر تقسیم مینماید، زوایای طرفین قاعده يك مثلث متساوی الساقین بایکدیگر برابرند، از تقاطع دو خط راست دوزاویه متقابل برأس بدست میآید که برابر یکدیگرند و هر مثلث قائم‌الزاویه را میتوان در يك نیم‌دایره محاط کرد (۲) کرتسن فیلسوف روسی در کتاب «نامه‌های مربوط ب طبیعت مینویسد: «فلاسفه اولیه یونانی باروش بچگانه‌ای کوشش داشتند مبدأ طبیعت را در خود طبیعت پیدا کنند. فلاسفه مذکور در بین اشیاء «مبدأ» را بعنوان يك وجود اصلی که منشأ و جوهر تمام اشیاء جهان است مورد بررسی و تدقیق قرار میدادند، و برای ارضای حس کنجکاری خود يك ماده معلوم و معینی را بمثابة علت العلل طبیعت میپذیرفتند»

درباره طبیعت رای داده‌اند. ارسطو نقل میکند که عقیده تالس برای بود که «زمین (۱) مانند تیکه چوب روی آب شناور است و تکانهایی که در سطح زمین بوجود می‌آید (مثل زمین لرزه) نتیجه حرکات شدیدی است که در آب ایجاد شده و زمین را با این طرف و آن طرف متمایل میکند» از عقاید دیگر تالس موضوع اعتقاد بقوه و نفسی است که در اشیاء ضبط گردیده و برای اثبات این مدعا با هنر با و کهر با (۲) و نیروی جاذبه آنها استناد میکند. ارسطو از زبان تالس میگوید: «جهان پراز خدا است» و از این فکر اینطور استنباط میشود که در فلسفه طبیعیون یا ایونیها فکر خدا وجود داشته است.

(۱) قول Paul Tannery « بنظر تالس جهان توده مایعی بود که گلوله بزرگی از هوا بشکل نیم کره در داخل آن قرار داشت. سطح مقرر این گلوله همان آسمان بود و برجانب سطح آن کره زمین ماکه بنظر وی شکل استوانه کوتاهی را داشت مانند چوب پنبه ای شناور بود سیارات روی امواج فوقانی گلوله شنا میکردند. ستارگان هم مانند برق و رنکین کمان همه از جنس سنگهای آسمانی بودند. »

(۲) عباس محمود الهفاد نویسنده و فیلسوف شهر مصری در یکی از آثار خود راجع به تالس و عقاید او اینطور مینویسد: تالس پدر حکما است. فلسفه آب را که او آورده بود قبلا ادیان هم آورده بودند. تالس میگفت «ماذ را روح بحرکت می‌آورد. پس متحرکی نیست که روح نداشته باشد یا متقاد ذیروحی نباشد. آهن را روح دارد و بوسیله آن میر باید» کسانی که فلسفه تالس را تشریح کرده اند خیال میکنند او از این نظر آب را اصل همه چیز دانسته که نقطه هم مایع است و رطوبت دارد. و رطوبت وارد نباتات میشود و در آنجا حرارت بوجود می‌آورد. او پنداشته که زمین بروی آب قرار گرفته و خورشید از آب برآمده و در آب غروب میکند. و آب اگر غلظت یافت متبدل ب خاک میشود و اگر رقت یافت بخار یا آتش و بالاخره باد خواهد شد و عالم مملو از خدایان است.

«بقیه در زیر نویس منتهی بعد»

تکاتی در باره فلسفه تالس

بطوریکه درسطور گذشته گفتیم تالس آب را ماده‌المواد تشخیص داده و معتقد بوده که جهان هستی از آب پدید آمده . اینک باید بآراء مختلف درمورد علت این امر و پیدایش این فکر مراجعه کرد . طرفداران ماتریالیسم تاریخی بادر نظر گرفتن شرائط مکانی زیستگاه تالس این

«پیه از زیر نویس صفحه پیش»

خدایان تمام اشیاء را اعم از بیجان و جاندار بحرکت می‌آورند . «و همچنین اسعد فهمی دانشمند عرب درباره علت فکر و فلسفه تالس میگوید : « علت تولید و سبب ایجاد این عقیده در تالس دو مسأله و دو جنبه دینی و طبیعی بوده و نظر بدو قضیه که یکی منبعث از دیانت و دیگری از آثار طبیعی بوده تالس را باین عقیده که « اصل اشیاء آب است » قائل کرده . وجهت دینی که علت تولید این عقیده در تالس شد اینست که یونانیان قدیم را عقیده بر این بوده که **تتیس (Thetys)** رب النوع دریا متصدی غذادادن کائنات و بخشنده حیات و زندگی آنست و این رب النوع به نهر **ستکس (Styx)** قسم بصاد کرده و این خود دلیل است که آب اجل اشیاء و احترام و تسکیم آن از هر چیز بیشتر و واجب تر است چه اگر آب دارای مقامی عالی نبود خداوند دریا بدو قسم یاد نمیکرد و جهت طبیعی که علت حدوث عقیده تالس شد اینست که میگوید « آب دریا چون بخار مبدل شود به جانب آفتاب و ستارگان متصاعد شده و آنها از آن بخار تغذیه مینمایند و پس از بخار ثقل و دردی باقی مینماید و تشکیل خاک را میدهد . و همچنین تمامی نباتات در ذات خود دارای عنصر آب میباشد . آبست که بهر شکلی ظاهر و بهر صورتی استحاله پیدا میکند . چون متکاثف و متراکم شود و ذرات لطیفه آن غذای کواکب گردد از درد و ذرات کثیفه متراکم آن چنانکه گفتیم خاک یافت میگردد و چون ذراتش منبسط شده و امتداد یابد بر حسب اختلاف درجات امتداد و انبساط آتش یا هوا حاصل شود » ضمناً بیولوژیست های معاصر هم بواسطه اهمیتی که آب در ساختمان اشیاء مثل درخت و جنین حیوانات و فعالیت پروتو پلاسم دارد آنرا از عناصر اصلی میدانند .

مسأله را اینطور پاسخ میگویند. (۱) در .. بندر واقع بودن محل اقامت تالس و بدینجهت با آب مجاورت دائمی داشتن و مشاهده جانوران دریائی این طرز تفکر را در او بوجود آورده «ارسطودر «ماوراءالطبیعه» میگوید «... تالس که بنیاد گذار این نوع فلسفه است، آب را علت العلل می دانست (و از اینجا باین نتیجه میرسید که زمین بر روی آب قرار دارد) ممکن است اینطور استدلال کرد که این اندیشه از آن جهت در تالس پیدا شده که نامبرده مشاهده میکرده اغذیه تمام موجودات متضمن رطوبت است و حتی حرارت نیز زائیده رطوبت است و وجود آن مشروط بوجود این میباشد (پس شئی که همه اشیاء از آن ناشی شود مبدأ و منشأ همه چیز باید باشد) عامل دیگری که در پیدایش این تصور دخالت داشته مشاهده این نکته بوده که تخمه هر چیزی طبعی مرطوب دارد و مواد رطوبی نیز از آب نشاء گرفته است؛ گرتسن منقد و محقق روسی در باره فلسفه تالس اینطور اظهار عقیده میکند: «هیچ چیز نمیتوانست طبیعی تر از آب، بعنوان مبدأ و ماده المواد توجه را بخود جلب کند. زیرا آب اولاً دارای صورت مشخص و ثابتی نیست. ثانیاً همیشه با زندگی همراه است ثالثاً دائماً در حرکت و سکون است» مارکسیستها که هر نمودی را در جریان پیدایش، تکامل و تغییر آن بررسی میکنند و شرائط زمان و مکان را در قضایا دخالت میدهند برای فلسفه تالس ارزش فراوانی قائل هستند و میگویند «تالس کوشیده است و بجای افسانه های جن و پری که مدتها جهان هستی و خرابی و آبادی را ناشی از مهر و کین آنها میدانست استدلال و کشف روابط علت و معلولی را گذاشته. تالس گونا گونیهای طبیعت متنوع را بوسیله علت العلل تصویری خود آب بهم مربوط کرده و یک ارتباط و تأثیر متقابل رسیده است»، ... و بالاخره در آن زمان که پدیده های جهان هستی جدا جدا مورد مطالعه قرار میگرفت و وجود یک يك آنها را بوجود ارباب انواع مربوط میدانستند اهمیت و ارزش فلسفه تالس به نحو بارزی آشکار میشود.

۲- انکسیمندر (۱)

بعد از تالس میلتی در اواسط قرن ششم قبل از میلاد انکسیمندر فیلسوف میلّت و شاگرد تالس در اذهان و افکار مردم عصر خود تأثیر کرد و اهمیت فوق العاده یافت. رویهم رفته همه محققین بر این عقیده استوارند که انکسیمندر بزرگترین فیلسوف مکتب میلّت (ایونیان) است کتابی بنام **De la nature**

(۱) Anaximander زندگی او را بین ۶۴۰ - ۵۴۶ و ۶۱۰ - ۵۴۰ قبل از میلاد نوشته اند.

باو نسبت می دهند که تنها قسمتهای مختصری از آن باقی مانده. (۱)

نظریاتی در نجوم و هیأت

مینوسند این فیلسوف ساعت شمسی (۲) را از بابل یونان بردو اظهار داشت که ماه نوزده مرتبه از زمین بزرگتر و آفتاب بیست و هفت مرتبه از ماه بزرگتر است. و زمین بشکل ستونی در وسط فضا معلق است بطوریکه نسبت ارتفاع این ستون به عرضش مثل نسبت ۱ به ۳ میباشد. و بشر در قسمت علیای آن قرار گرفته. ستارگان در اطراف این ستون بسا فواصل معینی قرار دارند و اندازه این فواصل است که زمین را بحالت اعتدال نگاهداشته. بدین معنی که چون فواصل بطور خاصی است کشش و جاذبه یکسان ستارگان سبب اعتدال و استقرار زمین شده. بایان دیگر نوشته اند که انسکسیمندر به استقرار زمین در مرکز جهان معتقد بوده و گفته که سه حلقه آتشین زمین را احاطه کرده که بترتیب عبارتند از خورشید و ماه و ستارگان. بطوریکه ستارگان از خورشید و ماه بزمین نزدیک تر هستند. از طرفی او را اولین کسی میدانند که در باب مساحت و حجم ستارگان تحقیق کرده است. همچنین باو نسبت میدهند که گفته است درون ستارگان پر از آتش است و دور آنها راهوایی فشرده احاطه کرده و آتش درونی این ستارگان بتوسط لوله هاییکه در اطراف هوای محیط بر کواکب قرار دارد بیرون میجهد و این جهش و دم آتشین است که بچشم ما میخورد و ما نام کوکب درخشان بآن میدهیم. در نتیجه انسداد بعضی از این لوله ها و تغییر گردش چرخ بنحوی که لوله ها بطرف ما واقع نباشند مه گرفت و خور گرفت حاصل میشود.

(۱) باید در مورد صحت اسم کتاب تردید داشت. زیرا فقط قسمتهای جزئی از آن باقی مانده است و بعید نیست که اروپائیا از روی حدس بروی آن اسم گذاشته باشند.

(۲) آلتی است که زوال آفتاب را نشان میدهد و آنرا «مزوله» هم گفته اند.

هوا نتیجه بخاری است که در اثر گرما از آب باقیمانده آنچه رسوب کرده (۱) زمین و بقیه دریاها را تشکیل داده است.

افکار و عقاید فلسفی او

انکسیمندر میگوید: «اصل کل عالم لایتنهای است. یعنی ماده‌ای جوهر عالم را تشکیل میدهد که کمیت و کیفیت آن متعین و مشخص نیست. از نقطه نظر صورت (۲) هم متشکل نمیشد. وجودش خود بخودی است بدینصورت که نه ایجاد شده و نه منهدم میشود. تمام اشیاء در اثر حرکت دائمی بآن اصل لایتنهای عودت میکنند. مثل آب که بخار میشود و صعود میکند و سپس بصورت باران بر میگردد. با این ترتیب تنها موجودات تغییر فورم میدهند و همواره اصل کل باقی میماند» این فیلسوف برخلاف تالس که يك (ماده‌المواد) معین و مشخص را پدر طبیعت میدانست فلسفه خود را بروی يك لایتنهای غیر معین و مشخص بنامینهد و میگوید اگر يك چیز معین مثل آب یا آتش را قبول کنیم امکان بوجود آمدن اشیاء متمایز از آن زایل میگردد. بنابراین باید يك ماده‌المواد لایتنهای غیر مشخص و معین عقیده داشت زیرا لایتنهای است که جامع جمیع اشیاء میتواند باشد **ارسطو** در این باره میگوید: «این دلیل کافی نیست ولی برای زمان انکسیمندر کافی است». چون جنسیت لایتنهای انکسیمندر مجهول میماند و بهیچیک از عناصر موجود شباهت ندارد و خود این فیلسوف هم در یادداشت‌هایی که از خود باقی گذاشته بآن عنوان «حد واسط عناصر» داده **ارسطو** در مورد تاریکی و ابهام مجهول ماندن جنسیت لایتنهای فوق‌الذکر اظهار

(۱) بواسطه این نوع استدلال گروهی او را اولین کسی خوانده‌اند که به تحول و جوش (موتاسیون) اشاره کرده و دلیلشان هم اینست که انکسیمندر عقیده داشته و گفته است «زمین از حالت میعان (آبی) به جمادیت متحول شده»

اعجاب کرده میگوید: «اختلافی در مورد ماده اولیه درین نیست ولی مسأله در اینست که این ماده اولیه از چه درست شده ۱. - اولاً این ماده باهیچیک از موجودات دیگری که می بینیم شباهت ندارد ثانیاً این ماده حد واسطی بین عناصر است» دراین خصوص در کتابی که پیشتر ذکرش رفت وقسمتهائی از آن در دست است انکسیمندر مینویسد... «حد واسط که گفتیم مقصود اینست که آن ماده حدی است میان عناصر مخالف یعنی آب و آتش وهواو غیره...» گروه دیگری از محققین میگویند که انکسیمندر عقیده داشته که اول سردی و گرمی از اصل لایتناهی مجزا شده اند و سپس باهم تولید آب کرده اند وسایر اشیاء بعداً از آب خلق شده است. دراین صورت شباهت زیادی بین فلسفه تالس وانکسیمندر مشاهده میشود با فرق اینکه انکسیمندر آب را از لحاظ خلاقیت و اهمیت در درجه دوم قرار داده یعنی آب در فلسفه او حد واسطی است بین موجودات و ماده ابتدائی. این فیلسوف بماده المودا بدی و از لی و نامحدود و بی پایان خود نام «آپیرون» (۱) داده - در قطعاتی که از او در دست است «آپیرون» اینطور وصف شده...: ماده ایست بی آغاز و منشأ ولی خود منشأ اشیاء دیگر است. همه چیز در نفس آنست و بر همه چیز سلطه دارد «آپیرون» در اول بصورت توده ابر مانند و غیر مشخصی بوده، کم کم آسمانها و آنچه در آسمانها است از آن پدید آمده اند. متحرکی است دائمی که حرکاتش مستدیری میباشد و در جریان این حرکت خلاقیت خود را بروز میدهد و اشیاء را بوجود میآورد. پیدایش موجودات عالم و ظهور و بروز کیفیات دارای درجات خاصی است. اعداد گرمی و سردی و خشکی و تری که ناشی از «آپیرون» هستند و قتی که از هم جدائی و انفصال حاصل کنند حیوة را بوجود میآورند و در صورت پیوستگی

(۱) Apierone هگل (Hegel) ایده آلیست و دیالکتی سین و بانی فلسفه کلاسیک آلمان (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) در کتاب «منطق» اصطلاح «ماده غیرمتشخص» را بجای «آپیرون» بکار برده

و اتصال مولد کمون و مرک خواهند گشت . بعبارت دیگر اجتماع اضداد حاصلش مرک و کمون است و تفریق اضداد حاصلش بروز حیات . «آپیرون» تحت تأثیر سردی اشیاء خاصی خلق میکند و همچنین تحت تأثیر گرمی اشیاء خاص دیگری.

مسأله جهان‌های بیشمار

یک‌عده می‌گویند که انکسیمندر بوجود جهان‌های بیشمار اعتقاد داشته و گفته است «فاصله کثیر این جهانها مانع از آن شده که از فنا و پیدایش یکدیگر باخبر شوند» انتساب قطعی این فکر به انکسیمندر مورد شک و تردید محققین است . ولی سیمپسون این احتمال را بسوجود می‌آورد . . . نامبرده می‌گوید عقیده انکسیمندر چنین بوده «خدایانی هستند که بوجود آمده و بزرگ شده با فاصله‌های زیادی (منظور فاصله مکانی است) می‌میرند این خدایان دنیا‌های بیشمار هستند» روی‌هم‌رفته آنچه باین فیلسوف نسبت داده‌اند (صرف‌نظر از صحت و سقم) دلیل بر ذكاء و هشیاری فراوان اوست .

اصل و منشأ موجودات زنده

جالب‌ترین قسمت عقاید انکسیمندر موضوع تحول موجودات زنده است . نامبرده اصل و منشأ موجودات زنده را ناشی از رطوبت میدانسته و گفته است که : تمام موجودات اولیه بماهی شباهت داشته‌اند و بدن آنها از فلس پوشیده بوده و در اعماق دریاها زندگی می‌کرده‌اند و چون بر شد کافی رسیده‌اند بالا آمده بروی خشکی قرار می‌گیرند و فلس آنها هم می‌ریزد انسان نیز باین ترتیب پیدا شده . بعبارت دیگر و با جزئی اختلاف نقل می‌کنند که انکسیمندر گفته است «موجودات زنده از گل و لجن دریا پیدا شده‌اند و وجودشان بدوامر بستگی دارد ۱ - قانون سازش با محیط (یعنی آن‌عده باقی مانده‌اند که محیط با آنها سازگار بوده) ۲ - قانون تطور (یعنی این شکلها

از روز اول اینطور نبوده و بعد کم کم موجودات زنده باشکال فعلی در آمده اند. مثلاً در نتیجه ماهی و میمون انسان بوجود آمده) رویهمرفته این فیلسوف در مورد موجودات زنده به وجود خود بخود (۱) عقیده داشته زیرا

(۱) انکسیمندر را میتوان اولین کسی خواند که بوجود خود بخود Generation... Spontanous اشاره کرده و بدان عقیده مند بوده.

استنباط محمود العقاد در باره چگونگی فلسفه انکسیمندر

نویسنده و فیلسوف متاله شهر مصری در باره فلسفه و چگونگی فلسفه انکسیمندر در یکی از تألیفات خود مینویسد :

انکسمندر بزرگترین حکمای ایونی است. او معتقد شد که تمام اشیاء از يك ماده اولیه بوجود میآید ولی آن ماده آب یا باد یا خاک یا آتش نمیباشد. چون اگر آب اصل اشیاء بودیر آنها غلبه مییافت. خاک و باد و آتش نیز بهمین صورت. پس همه اینها به اصلی قدیمی تر از خود انتساب دارند و عموماً در انتساب بآن اصل یکسان میباشند. این عناصر باهم ممزوج شده و مزدوج میشوند و هر کدام از این عناصر میکوشد که بر حصه دیگران در وجود متعدی شود و هر وقت زیاده روی آنها را از جاده اعتدال بیرون بکشد همه به معدن نخستین و مبدأ خود بر میگرددند و تفاوت بین اجسام و احیاء زایل میشود تا دوباره و از نو بوجود آیند و باین ترتیب همگی از قدیمترین ازمه تا امالانها به در حرکت دائم و بدون انقطاعی هستند و این فلسفه با فلسفه دورانی هندیها و بابلیها منطبق است. انکسمندر در دورانهای آفرینش پیوسته مثل هندیها قایل به تطهیر و کفاره شده است. . . زیرا میگوید: «اشیاء همانطور که بر آنها حتم شده است برای اینکه مرتبه دیگر بازگشت نمایند بهمان اصل و معدن که آمده اند باز میگردند. و این بازگشتن برای کفاره دادن و ترضیه از تعدیات است که بعضی بر بعضی کرده اند و این امر بر طبق حکم قطعی زمان است.» انکسمندر قایل بوده که انسان از گل ولای دریا بوجود آمده، اما خروج او را بطور ناگهانی بعید میدانسته، زیرا انسان در کودکی ضعیف است و به پرستار نیاز دارد و قدما معتقد بودند که در دریا یکنوع مامی وجود دارد که بچه خود را از دهان بیرون میاندازد و باز میبلعد و بیرون میاندازد و در هر بار بچه «بچه در زیر لویس صلحه پند»

بطوریکه نوشته‌اند نامبرده گفته است «مار ماهی و قورباغه و دیگر آب‌زی‌ها از مواد بی‌جان جدا شده‌اند».

«بقیه از زیر نویس صفحه پیش»

بزرگ‌تر میشود «تا اینکه بر شد کافی می‌رسد» آنوقت مادر از بلعیدن او صرف‌نظر میکند، بنابراین افسانه انکسماندر خیال کرد که ممکن است انسان نخستین به ترتیب فوق‌از جوف انسان دیگری خارج شده باشد و بعید نیست که فیلسوف مذکور این خیال را از افسانه‌های مردم بابل گرفته باشد زیرا در آن افسانه‌ها از انسان آبی نام‌برده شده که نیمی آدم و نیمی دیگر ماهی است. موضوع آفرینش در نظر انکسماندر تحول از شکلی به شکلی و از صورتی به صورتی بوده است و موضوع انشاء واحداث از عدم نیست و آن مبادیه اصلی مصدر وجود خدایان نیز هست و محرکات و متحرکات نیز مصدری جز آن ندارد. و پروردگار و مخلوق آخر الامر چاره‌ای جز فنا ندارند و باید در معدن اصلی سرنگون شوند با این ترتیب شباهت زیادی بین افکار انکسماندر و مذهب هندی‌های قدیم موجود است.

۳- انکسیمین (۱)

زندگی انکسیمین مابین ۴۸۴ - ۵۴۴ قبل از میلاد بوده . . . وی را شاگرد و رفیق نزدیک انکسیمندر خوانده اند . ماده اصلی انکسیمین «هوا» است بدین صورت که هوارا مافوق مواد تشخیص داده و گفته است «هوا

(۱) Anaximene بر ادیستراتس کتابی بزبان ساده نوشته است که از آن مقدار کمی باقیمانده . ضمنا در باره آراء و عقاید او تئوفراست کتابی نوشته که بیشتر نظریات متفکرین راجع باو مستند بهمین کتاب است .

(۱) نامتناهی است و پیوسته خالق موجودات تازه می باشد و این خلاقیت نتیجه انقباض و انبساط آنست و چون این بسط و قبض دائمی می باشد خلق اشیاء هم بطور همیشگی است» اختلاف نظر این فیلسوف با نظر انکسیماندر در اینست که وی مثل انکسیماندر ماده اصلیش از لحاظ کیف نامتعین و لایتناهی نیست و فقط از نقطه نظر کمی لایتناهی می باشد. میگویند انکسیمن هوارا به نفس تشبیه کرده و گفته است «همانگونه که نفس ما از هواست و ما را بدینوسیله نگاهداری میکند تمام جهان را احاطه کرده و در تحت تسلط در آورده است» «وقتی ذرات هوا بهم نزدیک شوند سرد خواهند شد و این تکاثف در نتیجه کمی و بیشی هوارا به ابر و باران و خاک و اجسام دیگر متبدل میکند. زمین از نظر این فیلسوف مسطح است و در وسط آسمان قرار دارد. بخاراتی که از روی زمین برمیخیزد در نتیجه انتساع آتش را بوجود می آورد. ستارگان را میخ هائی پنداشته که بر قبه آسمان کوبیده شده اند و روشنی آنها نتیجه حرکت شدید آسمان است. نوشته اند که علت علمی خسوف را تا اندازه ای بیان کرده و عقیده داشته که خورشید بدور زمین میگردد. ترتیب این گردش از این قرار است «خورشید از مشرق بطرف مغرب حرکت میکند و بمغرب که رسید مقداری مسافت بطریق نزولی می پیماید و روز بعد از طرف دیگر طلوع میکند» و بالاخره او برای نخستین بار گفته است «ماه از خورشید کسب نور میکند»

(۱) سقراط برای این «هوا» يك جنبه الوهیت پنداشته است. حبیب الله آموزگار در فلسفه روحی ص ۳۶ مینویسد: دیوژن شاگرد انکسیمن بوده و به پیروی از استاد خود همه چیز را از هوا دانسته و امتداد و فکر را نیز ماده هوا میدانست.

۴ = هراکلیت (۱)

هراکلیت از خانواده مشهوری در افسس Ephese در حدود سال ۵۰۴ پیش از میلاد متولد گردیده . . . او را مخالف ضعفا و طبقه کارگرو دوستدار اشرافیت خوانده اند

(۱) هراکلیت Heraclites یا هرقلیطوس از هراکلیس جدا شده که در زبان یونانی بمعنی ذوالجلال میباشد و هرکولس هم خوانده میشود - هرکولس بنا با ساطیر یونان پسر ژو پتر (Jupiter پدرخدایان) و مظهر قوت و استقامت بوده است.

افکار فلسفی هراکلیت (۱)

دنیا در نظر هراکلیت شطی است روان که هیچگاه بیک صورت نیست (۲) و بهمین جهت وی کیفیات را عموماً متغیر و ناپایا برجا می‌شناخته. هراکلیت را باید اولین فیلسوفی خواند که توجیهی از نسبیت باخود دارد. زیرا میگوید «از یک رود دومرتبه نمیتوان گذشت» بدین معنی که در مرتبه دوم رود مذکور بواسطه حرکت امواج و دیگر تغییرات مادی تبدیل به رود دیگری میشود که آنهم بهمین نحو تغییر میکند و در نتیجه ثباتی در جهان مادی باقی نمیماند. وی بانفی ثبات می گوید «یک شئی در آن واحد هست و نیست یعنی از یکطرف هست می شود و از طرف دیگر رو بفا می رود. لذا هیچ چیز را نباید گفت وجود دارد بلکه باید گفت «وجود پیدا میکند» برقراری جهان حاصل همین مبارزه ضدین است و این کشمکش است که جهان را نگهداشته، نزاع و زد و خورد اضداد باعث پیدایش و تولد اشیاء گردیده خواص اشیاء نیز برترتیب فوق اعتباری است ... ماهرگز ماهیت اشیاء را بنظر نمی

(۱) دکتر توفیق الطویل در کتاب دین و فلسفه میگوید: هراکلیت معتقدات ملی و عبادتهای مرسوم را کوچک شمرد و گفت اشیاء متصلاً در تغییر و تحول هستند و باین ترتیب هر علمی ممتنع گشت و باین نظریه راه برای شك سوفسطایی باز شد عباس محمود العقاد مینویسد: هراکلیت بزرگترین فیلسوف میلط و بطور کلی عظیمترین فلاسفه آسیای صغیر است او میگفت لِسوگوس (Logos) قوام وجود است و همان نظامی است که بوجود احاطه دارد و با آن آمیخته است و جز کار نیک و مفید از آن سر نمیزند. درعین حال بوجودی خالق و احتیاج موجودات بوجود قایل نیست زیرا میگوید «این دنیا که برای همه یکسان است بوسیله هیچکدام از خدایان یا مردم آفریده نشده است. ازال بوده و اکنون هست و سراسر زمانه خواهد بود. آتش جاویدی است که روی قاعده و حساب روشن میشود و خاموش نخواهد شد.»

(۲) مکتب تغییر و تحول اولیه

توانیم آورد بلکه تغییر و تحول اشیاء است که بنظر ما میرسد چون همه چیز در حرکت است و همه چیز به همه چیز قابل تبدیل است، همه چیز همه چیز است یعنی موادی که همه چیز را پدید آورده است در اثر تغییرات گوناگون کیفیت اشیاء را تغییر میدهد. فردریک انگلیس در کتاب «آنتی دورینگ» فلسفه هراکلیت را اینطور تعریف میکند . . .

« و قتیکه طبیعت، یا تاریخ بشر و بی‌فاعلیت دماغی خویش را »
 « فکورانه تحت مطالعه قرار میدهیم از همان وهاء نخست دور »
 « نمائی در برابر ما تصور میشود که از پیوستگی بی‌پایان »
 « روابط و تأثیرات متقابل حکایت میکند. آنچه در این دور نما »
 « بنظر میرسد غیر متحرك ولا یتغیر نیست بلکه همه در حال »
 « حرکت و تغییر، در جریان از بین رفتن و بوجود آمدن جلوه گر »
 « میشوند. این نظر ابتدائی و ساده و در عین حال صحیح و »
 « درستی که درباره جهان اظهار شده است از خصیصه‌های ذاتی »
 « فلسفه یونان قدیم میباشد و برای اولین بار از طرف هراکلیت »
 « بطور صریح در گفتار زیر بیان شده: »

« همه چیز در عین حال هم وجود دارد و هم وجود »
 « ندارد. زیرا همه چیز در جریان است. همه چیز در »
 « تغییر دائمی است. همه چیز پیوسته در حال وجود »
 « آمدن و از بین رفتن میباشد. »

« آراء دیالکتیکی هراکلیت نسبت به طبیعت متغیر و متحرك »
 « و همچنین تئوری شناخت این فیلسوف مادی نه تنها مظهر عالی »
 « ترین افکار فلسفی زمان خود میباشد بلکه هنوز هم در بسیاری »
 « از موارد و مسائل مربوط به فلسفه و منطق ارزش سابق خود را »
 « محفوظ داشته است. »

در مورد فکر فلسفی هراکلیت جای دیگر مینویسند مادةالمواد هراکلیت آتش است. نامبرده آتش را خالق و زاینده و علت عامله حرکت و تغییر میدانند. وی در کتاب «راجع به طبیعت» میگوید:

«آتش در نتیجه تغییر شکل خاك، هوا در نتیجه تغییر شکل آتش، آب در نتیجه تغییر شکل هوا و خاك در نتیجه تغییر شکل آب پیدا میشود» یعنی اشیاء در جریان حرکت خود تغییر کرده بگونه‌های متضاد خود مبدل میگردند. بدین ترتیب هراکلیت اراده خدایان و بازی اسرار آنها را کلاً نفی می‌کند و جهان و تغییرات جهان را (۱) بدامن جبری می‌افکند که گرداننده طبیعت است. هراکلیت حرکت جهان را مستدیری می‌دانسته و بوجود سال جهانی معتقد بوده بطوریکه پس از گذشتن ۳۶۰ نسل یا ۱۰۸۰۰ سال طبیعت بصورت اول خود (که آتش باشد) عودت میکند. ماتریالیستها افکار و عقاید این فیاسوف را بمنزله نقطه‌های اولیه منطق دیالکتیک خود میدانند و باین دوجمله هراکلیت برای معرفی بهترین نمونه دیالکتیک او استناد می‌کنند «نه تنها هرروز، بلکه پیوسته و لاینقطع خورشید تازه است. . . . دریک رودخانه واحد دو دفعه نمیتوان وارد شد» و بالاخره ولادیمر ایلیچ لنین (۲) فلسفه هراکلیت را یک

(۱) پلوتارخ (Plutarkh) از قول هراکلیت میگوید «همانگونه که از يك خمیر بدفعات زیاد میتوان مجسمه حیوانات را درست کرد و دو باره آنها را خراب کرد و بصورت اول در آورد طبیعت هم همینطور است. از يك نوع ماده طبیعت ابتدا اجداد ما بوجود آمدند بعداً پدران ما و سپس خود ما متولد شدیم. . . این جریان دائمی است»

(۲) همچنین گروتسمن میگوید «هراکلیت هستی و عدم را تابع حرکت و تغییر و تکامل می‌داند» همه چیز در جریان است، هیچ چیز در حال سکون و غیر متحرك باقی نمی‌ماند، همه چیز سریع یا آهسته تغییر میکند و در ضمن نیز تغییر میدهد، چیزی دیگر مبدل میشود، بین وجود و عدم تزلزل و نوسان مییابد» «کتاب ماتریالیسم دیالکتیک و مکتبهای فلسفی . . .»

نمایش عالی از اصول ماتریالیسم دیالکتیک (۱) میخواند. رویهمرفته راجع به هر اکتیت و فلسفه او عقاید گوناگون ابراز شده ... فروغی در «سیر حکمت در اروپا» می نویسد وی طرفدار فلسفه بدبینی (پسی میسم) بوده

(۱) ماتریالیسم دیالکتیک مکتب تکامل یافته ماتریالیسم متافیزیک نقطه مقابل ایده آلیسم عبارتست از مکتبی که اصول عقاید آن بترتیب زیر است :

۱ - طبیعت خارج از ذهن ما وجود دارد (بخلاف ایده آلیسم که طبیعت را تصور ذهنی می داند و به مادیت کلا بی اعتقاد است) ۲ - اجزاء طبیعت در اثر تأثیرات متقابل خود مولد گرگونیها میشوند . ۳ - هر واقعیت مادی در تحت شرائط زمانی و مکانی تکامل مییابد و این تکامل ابدآندریجی نیست بلکه بطور جهش (موتاسیون) است . در این نوع تکامل اگر نام واقعیت را در لحظه اول تیز و شرائط موجوده را آنتی تیز بگذاریم فورمول زیر بدست میآید .

تیز + آنتی تیز ← سفتیز

سفتیز حاصله یکدرجه از تیز بفرنج تر و کاملتر است و در مرحله بعدی بجای تیز می نشیند این جمع به جمع شدن معروف است . برای مثال : ... کتابی را در نظر میگیریم که تازه از دست صحاف خارج شده . این کتاب آناً شروع میکند بفرسوده شدن بدین معنی که شرائط محیط (درجه حرارت و نور) بصورت آنتی تیز سریعاً با آن جمع میشوند و کتاب در هر لحظه نفی میشود . زمان اولیکه بدست صحاف رسیده در جریان تکامل افتاده و در اولین لحظه ختم صحافی به نفی شدن پیوسته است . این مثل دقیق نیست ولی روشن کننده مطلب میباشد . . . ماتریالیسم دیالکتیک این طرز تفکر و منطق را بروی اجتماع منعکس میکند و میگوید همانطور که فتودالیسم در نتیجه تکامل خود به مرحله نزولی و نفی پانهاد و واژگون شد . . . بورژوازی نیز در یک نقطه غائی ناگزیر جای خود را به حاکمیت پرولتاریا میدهد . . . ۴ - ماتریالیسم دیالکتیک جهان را یک قضیه واقع مادی میداند و به وراء آن اعتقاد ندارد ولی ماتریالیسم متافیزیک با اعتقاد باصول مادی بماوراء طبیعت نیز معتقد است و آنرا در امور مادی و بقول خود استثناهائی ذیمدخل میداند . . .

است و برخی او را معتقد بهالم علوی و متافیزیک (۱) خوانده‌اند و دسته‌ای هم لقب «تاریک» و «حکیم‌گریان» باو داده‌اند.

می‌نویسند کراتیل Cratyle یکی از شاگردان هراکلیت پس از او عقایدش را تعریف کرد و با قسمت اعظم عقاید و نظریاتی که مذکور افتاد مخالفت نشان داد. مثلاً در مورد اینکه «ازیک رود دومرتبه نمیتوان گذشت» گفت اگر این قول را بواسطه تغییر وضع مادی رود بپذیریم باید بگوئیم یکبار هم از رود نمیشود گذشت، زیرا هم ماوهم رود درحین گذر تغییر میکنیم... همچنین درباره اشیاء هم نمیتوان استدلال کرد. زیرا درحین استدلال اشیاء تغییر می‌کنند و تنها جایز است که بوجود غیر ثابت آنها اشاره کرد و بس... ماتریالیستها می‌گویند کراتیل بواسطه یکی دانستن تغییرات کمی و کیفی دچار این سفسطه و احتجاج گردیده است و از طرفی نواقص فلسفه هراکلیت میدان را برای این تعریفات باز کرده..... بالاخره از لابلای این افکار که برای یونان آن زمان نهایت تازگی را داشت شخصیت بزرگ فلسفی هراکلیت مثل آفتاب میدرخشد.

(۱) Metaphysiquo کلمه «متا» بمعنی بعد و ماوراء است. معنی دیگری در فلسفه از این کلمه اخذ گردیده که موضوع آن غور و بررسی درباره وراء عوارض و نمودهای محسوس است. ترجمه متافیزیک در زبان فارسی بگونه‌های مختلف از قبیل - علم ماوراء الطبیعه - بعد الطبیعه - فلسفه اولی - ما بعد الطبیعه و مافوق الطبیعه است و در دانشنامه علامی «علم‌برین» اصطلاح گشته... درس ۷۱ دانشنامه علامی نوشته است... و اما علم‌برین موضوع وی نه چیزی است جزئی بلکه هستی مطلق است از آن جهت که وی مطلق است و محمولات مسامل وی آن حالها است که هستی را از قبل خود است و وراء ذاتی است...

المئاتها

« مكتب الـ »

فلسفه الی

فلسفه الی

«Elea» نام یکی از شهرهای یونان قدیم است که در قسمت جنوبی شبه
جزیره ایتالیا واقع بوده و اصطلاح الیات از آن جدا شده فلاسفه اله یا
الیاتها عبارتند از کسنوفان - برمانید و زنون که در باره يك يك آنها گفتگو
خواهیم کرد .

۱ = گسنوفان (۱)

گسنوفان فیلسوف آلتات وبانی این مکتب در ۵۶۹ پیش از میلاد در
شهر کولوفون (Colophon) تولد یافته . مدتی از عمر را بشهر گردی و
مهاجرت گذرانده و بالاخره در التا ساکن گردیده است .

Xenophan (۱)

افکار و عقاید

ارسطو میگوید «کسنوفان چون عالم وجود را از لحاظ اصل واحد و بطور دسته جمعی مورد دقت قرار داد به خدای واحد قائل شد» مینویسند قسمت اعظم اشتها را او بواسطه کشف حقیقت فسیل ها است. زیرا بیش از او (و حتی مدتی هم بعد از او) مردم فسیل ها را ساخته و پرداخته شیطان و الهه نفاق میدانستند که برای سرگردانی مردم اینکارها را می کنند و کسنوفان برای اولین بار پرده از روی این راز برداشت و گفت فسیل ها بقایای جانوران زنده است و نتیجه گرفت که قسمتی از خشکی های زمان او قبلاً مستور از دریاها بوده و فسیل های یافت شده جانوران آن دریاها بوده اند. وی فیلسوف موحدی بوده است که در عصر خود با پرستش خدایان متعدد مبارزه کرده و اعتقاد بمظاهر گوناگون و ارباب انواع را قیاس نفسانی پنداشته و گفته است که واحد اصلی ساکن و غیر متحرک است چون مبری از نیاز میباشد زیرا نیاز حرکت را بوجود می آورد.

در عصر کسنوفان چند تا پرستی Politheism از خصائص مذاهب بود مانند مذاهب «هومر Homere» و «هسیود Hesiod» که خدایان آنها صفات بشری یعنی زیبایی و زشتی و بدی و نیکی و رذایل و خصائل خاصی را دارا بودند حتی توالد و تناسل هم می کردند. این خدایان نیازمند و متحرک را کسنوفان منفور می داشت و با آنها شدیداً مبارزه میکرد. ؛ درلا بلای آثار و افکار او ضدیت بامذهب خدایان کاملاً مشهود است و بایستی او را در زمره اصحاب وحدت وجود (Pantheism) خواند. کسنوفان میگوید: «جهان حادث نیست بلکه جاوید است زیرا اگر حادث بود همیایست قبلاً معدوم باشد و از عدم وجود نمیتواند بروز کند و بهمین جهت جهان همواره بوده و هست و وجود از عدم ناشی نیست» در نظر او طبیعت بطور کلی فاقد حرکت است ولی اجزاء آن متحرکند، اشکال و اشیاء از خاک زائیده شده و ب خاک راجع می باشند.

۲ = برمانید (۱)

برمانید در حدود ۴۷۰ پیش از میلاد در مستعمره ایونی ایتالیا یعنی «آلئا» قانونگذار بود. فلسفه برمانید یا فلسفه کل متصل شامل نظریاتی است درباره چگونگی عالم که بترتیب خواهد آمد.

آغاز وانجام - وجود در نظر برمانید بدون آغاز وانجام است،

(۱) Parmenide بقول افلاطون «فیلسوف کبیر»

زیرا اگر آغاز داشته باشد یا ناشی از وجود است، یا ناشی از عدم...
اگر از وجود ناشی باشد از خود ناشی شده و در خود است عقل هم نمیتواند
پذیرد که وجودی از عدم زائیده گردد بنابراین وجود اهری است حادث
بدون آغاز و انجام.

فنا و نیستی وجود - وجود عاری از مرک و فنا است زیرا اگر
منتقل شود یا بوجود است و یا بعدم. در صورت اول تغییر نکرده و صورت
دوم هم از لحاظ عقل پذیرفتنی نیست.

حرکت و سکون وجود - وجود حرکت ندارد، زیرا حرکت
لازمه اش مکان است و مکان یا موجود است و یا معدوم. اگر موجود باشد،
حرکت وجود در وجود عملی است که آنهم سکون کل است. و اگر مکان
معدوم باشد، وجود نمیتواند در آن داخل شود.

وجود پیوسته - برمانید وجود را واحد و یکپارچه میداند، یعنی
غیر متشکل از اجزاء. وی میگوید اگر وجود دارای اجزاء بود، اجزاء آن
میباید در خلا باشند و خلا ناگزیر است معدوم، یا موجود باشد. در صورتیکه
«وجود» باشد «خلا» نیست و جزء وجود است و اگر معدوم باشد چگونه
میتواند اجزاء را تفکیک کند. ۱؛ پس وجود پیوسته و یکپارچه است.
بنابر آنچه گفتیم وجود در نظر این فیلسوف پیوسته، غیر محدود، همیشگی
ساکن و پایدار و متشکی بخود است. و بالاخره هیچ اتفاقی رخ نمیدهد،
همه چیز ثابت است، وجود واحد، دائمی و غیر قابل تغییر می باشد. بارمیند
میگفت کار استدلال و تعقل نباید فریب کلمه باشد. بلکه درباره پذیره ها
لازم است قبلا تعمق کلی نمود و اصل اول را هم مشمول همین قاعده کرد
مثلا اصلی که اولین بار پذیرفته شود، مانند شیمی بی پایان و بر حسب نیاز
کلمه بصورت های بعدی، مثل آب، هوا، آتش تغییر کند غیر قابل قبول
است و بسا استدلال ریاضی منافات دارد. پس شایسته است که به «کلیت
وجودی» اعتقاد پیدا کرد و سادگی «فلسفه کلی وجود» را به پذیرفتن های

زنجیری وجداجدا ترجیح داد. زیرا این «عینیت وجودی» با عظمتش ضد و نقیض هسا را مستهلک میکند. گروهی برمسائید را بزرگترین فیلسوف سوفسطائی آلتاها میخوانند و معتقدند که فلسفه نامبرده درعین پیچیدگی جاذب و شامل عمیقترین سفسطه‌های اولیه است. بارمنید دریادداشت‌هایی که ازخود باقی گذاشته عالم را اینطور وصف میکند: «... علائم و نشانه‌های بسیاری وجود دارد مبنی براینکه عالم وجود، نه حادث است و نه نابود میگردد، در خود محاط و بر خود محیط است، یکنواخت، غیر متحرک و بی‌انجام میباشد... زیرا چه مبدأ و آغازی میتوان برای آن پیدا نمود؟ چگونه و از کجا بوجود آمده است؟ من اجازه نمیدهم حتی بگوئی یافکر کنی، که وجود میتواند از عدم ناشی شود. چون چیزیکه وجود ندارد نه از طریق بیان قابل توصیف است و نه در فکر قابل تصور و تجسم... اگر عالم درآغاز هیچ بوده اساساً وجود نداشته پس چه ضرورتی میتوانست آنرا مجبور کند که زودتر یا دیرتر بوجود آید؟ در اینصورت عالم باید یا کاملاً «وجود» بوده باشد و یا اصلاً «لاوجود» باشد.»

خلاصه نظریات ماتریالیست‌ها در مورد فلسفه برمانید چون برمانید بواقعیت عینی و پیوسته دنیای وجودی عقیده داشته در صف مادیون قرار می‌گیرد اما در مورد انکار حرکت به متافیزیک می‌گراید... از طرفی فلاسفه ماتریالیست باستان همواره در برابر هستی به نیستی عقیده مند بوده و خلا را مورد هجوم ملا میدانست‌اند و بدینجهت مفهوم حرکت که مسأله اصلی ماتریالیسم است در فلسفه آنها جنبه قطعیت بخود می‌گرفته لکن برمانید وزنون (شرحش بعداً خواهد آمد) برای نفی حرکت ناگزیر از تخطئه خلا و عدم بودند و انجام این منظور را بسا علی‌درجه سفسطه آغاز کردند و بدینوسیله نطفه‌های اولیه متافیزیک را خلق نمودند. پس تخریه متافیزیک بدست این دو فیلسوف در کشتزار فلسفه کاشته شده و باز ماتریالیست‌ها در باره عدم غیر قابل حصول و تفهیم برمانید می‌گویند: تعلیمات او بطوریکه

مشهود است انکار «عدم» و اعتقاد بوجود پیوسته است و اصولاً برمانید عدم را غیرقابل تصور میدانسته زیرا فکر بقول او فقط در باره «وجود» «تصور» پیدا میکند. و اگر هم از عدم تصویری بشود، آن عدم لاوجود نیست، بلکه وجود است.

شکل عالم - برمانید عالم را کروی میدانست زیرا کرویّت در نظر فلاسفه قدیم کاملترین شکل بود بطوریکه افلاطون می گفت «عقل باید درس باشد زیرا سراسر است که کروی است یعنی کاملترین شکل ممکنه را دارد» و بالاخره ماتریالیستها میگویند: با آنکه عمده تعلیم برمانید جنبه مادی دارد ولی در پاره ای از نظریات او انحراف و سوق بسوی ایده آلیسم مشاهده می شود و بخصوص این انحراف در جایی کاملاً آشکار است که می گوید «فکر با آنچه که فکر راجع بآن می اندیشد یکی است» از نظر ماتریالیسم منطقی در عین وجود وحدت کامل بین فکر و وجود فک در درجه دوم اهمیت قرار دارد زیرا انعکاسی است از دنیای خارج ذهن ماتریالیستها او را جزو راسیونیست های ایده آلیست می شمرند زیرا برمانید تنها به تعقل صرف که وسیله تحصیل معرفت است اهمیت میداد و مدرکات حسی را باطل می شمرد.

۳ = زنون (۱)

زنون از دوستان و مریدان پارمنید در بین ۴۹۵ و ۴۹۰ پیش از میلاد دراله متولد شد . این فیلسوف هر چه را که دارای تناقض بود باطل می‌شمرد و برای اولین بار ثابت کرد که مفهوم حرکت دارای تناقض است به همین مناسبت حرکت را نفی کرد و برای آن حقیقتی قایل نشد .

Zenon (۱)

سفسطه در فلسفه زنون

« متحرك بهدف نخواهد رسید » ۱ - مثلاً تیری که از کمان خارج می شود در هر لحظه شاغل مکانی است . یعنی در لحظات پشت سر هم ساکن است و به همین جهت از جمع سکونهای متوالی حرکت بوجود نمی آید و تیر در حقیقت بهدف نمی رسد ۲ - متحرك G در نقطه A از مسیر AB قرار دارد . برای حصول نقطه G ناگزیر است نصف AB را (مطابق شکل « ۱ »)



یعنی AC را بپیماید . در نقطه B مسیر AB به CB تقلیل یافته است و متحرك G ناگزیر است از طی نصف CB است . یعنی رسیدن به نقطه D شکل « ۱ » و بالاخره مسافت کوچک شده حاصله یعنی DB را هم بترتیب فوق باید نصف کند الی آخر . . . و چون این تقسیمات تا بینهایت ادامه دارد بینهایت زمان لازم می آید . باین ترتیب حصول نقطه B امکان ناپذیر می شود - ۳ يك خرگوش و يك لاک پشت در مسیر AB هر دو از جهت A با فاصله زمانی شروع به حرکت می کنند یعنی لاک پشت با اندازه معینی از خرگوش جلوتر است مثلاً به نقطه F رسیده . خرگوش برای پیش افتادن از لاک پشت .



ناگزیر از طی فاصله AF است . مسلماً پس از طی فاصله AF لاک پشت مثلاً با اندازه FL پیش رفته و باز هم برای بار دوم خنثی کردن این مسافت برای خرگوش لازم می آید . . . این ترتیب تا بینهایت ادامه دارد و حاصل عدم پیروزی خرگوش است . . . در حالیکه عملاً این محاسبه نقض میشود . یعنی مشاهده می کنیم که پس از اندک زمانی خرگوش لاک پشت را پشت سر میگذارد . زنون با این محاسبات در عصر خود حرکت را نفی کرد .

ولادیمیر ابلپیچ (۱) در دفاتر فلسفی راجع به نظریه نفی حرکت زنون مینویسد:

«این نظریه غلط است زیرا ۱ - حاصل حرکت را وصف میکند نه خود حرکت را ۲ - امکان حرکت را نشان نمیدهد و متضمن آن نیست ۳ - حرکت را مانند مجموعه‌ای از حالات سکون، و ارتباط این حالات تصور میکند، یعنی در اینجا تضاد دیالکتیکی مرتفع نگردیده بلکه این تضاد در استتار قرار گرفته، روپوشی شده است. ولادیمیر ابلپیچ حرکت را برتریب زیر تعریف میکند:

حرکت بمنزله حقیقت زمان و مکان است، و ضمناً وحدت این دو را نیز منعکس می‌سازد و حرکت بوسیله دو مفهوم منطقی بیان میشود، که عبارتند از اتصال زمان و مکان و عدم اتصال زمان و مکان.»

فیتاغورثیان

قیثاغورتیان بیشتر به مطالعه در ریاضیات مشغول بودند و ضمناً در امور سیاسی و اجتماعی مداخله میکردند. استاد این مکتب فیثاغورث است و از شاگردان معروف مکتب او اشخاص زیر را میتوان نام برد فیلولائوس Philolaus معاصر سقراط و دموکریت تیمه دولوکر Timee de Locres شاعر فکاه و آرکیتاس سیاستمدار بزرگ که او را نجات دهنده افلاطون از دینش جوان تروریست میخوانند.

۱ - فیثاغورث (۱)

فیثاغورث بخلاف فلاسفه ایکه قبلا ذکرشان رفت به سیر و سیاحت

(۱) Pthagoras هم عصر داریوش هخامنشی است گرومی از دانشمندان استعمال کلمه فلسفه را باونست میدهند لیکن از والد کولبه Oswald Kulpe استاد فلسفه و استتیک (علم الجمال) دانشگاه وورتسبورگ استعمال کلمه فلسفه را برای اولین بار به هرودت مورخ شهیر نسبت میدهد. زیرا نامبرده در تاریخ خود مینویسد « کروزوس به سولون چنین گفت » شنیده‌ام که برای « فیلسوفی » کردن به بلاد بسیاری گذر کرده ای و این برای میل و رغبت تو به معرفت بوده است .

در آفاق وانفس علاقه داشته وی در بین سنوات ۵۸۳ - ۵۷۲ در شهر سامس تولد یافته و بواسطه جباری پلیکراتس (۱) مقتدر عصر خویش بایتالیا (۲) سفر نموده او را از مخالفین سرسخت دماگوگواسیم (شیوه جباری ومطلق العنانی دریونان باستان) میخوانند بعضی را هم عقیده بر این است که او بایران و هند سفر کرده امدار قطعیت این امر تردید مییابد بعد از سفر ایتالیا یعنی در اواخر مائه ششم انجمنی سری تشکیل داده که در آن مطالب اخلاقی و سیاسی مورد مذاکره و مطالعه قرار میگرفته عضویت انجمن فیثاغورث شرائط خاصی داشته از جمله اطاعت صرف از فرامین استاد. پیروانش مذهب تناسخ داشته اند و بدینجهت از خوردن

(۱) **پلیکراتس** - جبار شهر سامس که در حدود ۵۳۲ قبل ازمیلاد اقتدار فوق العاده یافت چنانکه کامبوزیا پادشاه ایران و آمازیس فرعون مصر با وی متحد شدند، سرانجام حاکم سارد او را دستگیر ساخته بردارد (۵۲۱ پیش از میلاد) (۲) **پیرروسو** میگوید: فیثاغورث در ۵۳۰ قبل ازمیلاد از چنک حکومت ملوک الطوائفی فرار کرده بایطالیا رفت و در کروتون Crotone مکتب جدیدی بوجود آورد فیثاغورث از ساموس تبعید شد و بریدان خود در کروتون توصیه کرد که عقاید قدیم را به پذیرند و از سرچشمه ای که مدتهای مدید روح عامه را سیراب میساخت بیاشامند. وی افکار مثبت ایونی هارا تکذیب کرد و آنان را لعنت نمود و مسائلی درباره ابدیت روح و تناسخ بریدان خود تعلیم داد.

* * *

عده ای هم ازمفکرین مینویسند: مهاجرت فیثاغورث بایتالیا نتیجه پیروزی دموکراسی یونان بوده است زیرا وی طرفدار اریستوکراسی بوده و برای حفظ جان وتشکیل انجمنهای ضد دموکراسی میهن خود را ترک کرده. مردم عوماً فیثاغوریان را منفور میدانستند وتا حد توانائی نسبت بایشان بدرفتاری میکردند.

گوشت جانوران (۱) بطور کلی خودداری میکرده‌اند. فیثاغورث میگوید «زندگی مشابه ضیافت بزرگی است که گروهی صرفاً برای شرکت در آن حضور مییابند و گروه دیگر برای تجارت کردن و متمدنهای درجه اول برای تماشاگری زیرا در زندگی گروهی طالب جاه و منزلت و گروهی دنبال حرص و آرز و بالاخره فیلسوفان تشنه وجوای حقایق هستند»...

افکار و عقاید

فشار بیشتر فلسفه فیثاغورث بر روی ریاضیات است و اصولاً قسمت عمده فلسفه او را علوم ریاضی احاطه کرده. او در رشته های فیزیک، نجوم و هندسه، تخصص داشته است. جهان واقعیت و چند و چون آن را منتهی تظاهرات عددی (۲) شناخته میگویند بواسطه تشابهی که طاق بپتناهی وجفت به نامتناهی دارد فیثاغورث گفته است که هر حقیقتی از دو عنصر مخالف تشکیل یافته اما این دو عنصر بایکدیگر دارای هماهنگی هستند. پس کلیه موجودات عبارتند از عدد و هماهنگی یعنی «امور جهان هستی به ترکیب اعداد و

(۱) پیرروسیو از زبان گزنوفان چنین مینویسد: «فیثاغورث ضمن عبور دید که سگی را میزنند فریاد زد: صبر کنید او را نزنید، این یکی از دوستان قدیمی است و من او را از صدایش شناختم!» نتیجه عملی این حکمت آداب مذهبی عجیب و غریبی بود: غدغن بود که باقلا و انواع آن را نخوردند، بگوشت دست نزنند، بکسانی که حیوانات را میکشند نزدیک نشوند، لباس پشمی نباشند، خروس سفید قربانی ننمایند، بقایای دیک را در خاکستر نریزند...

(۲) پیرروسیو مینویسد: فیثاغورث بیان خیال کردند که چون عدد مبدا هم آهنگی موسیقی است ممکن است اساس و مبدأ بسیاری چیزهای دیگر و شاید اساس همه چیز باشد، دنیا تا آسمان همه از نسبت و توافق بوجود آمده‌اند. نتیجه آن شد که کتب فلکی را یکجمله بزرگ موسیقی تصور نمودند، فواصل سیارات را با فواصل نوتهای موسیقی در یک کام معین وابسته دانستند.

نسبت های آنها و فردیت و زوجیت مربوط است (۱) « عدد راشیمنی واحد و واحد را حقیقت عدد مینامد. ضمناً بواحدهی مطلق که از انفراد بری است معتقد است. ارسطو میگوید « بزرگترین اشتباه فیثاغورثیان اینست که باعداد که در حقیقت دارای وزن نیستند جنبه اساسی داده اند بطوریکه آن را اساس چیزهای وزن دار « دارای جرم » میدانند »

فیثاغورثیان اصوات را هم نتیجه اندازه های عددی پنداشته اند و بواسطه اندازه گیری سطوح بمقدار «جهان را با عدد ۱۰ یکنگه میدانند» طرفداران فیثاغورث ۱۰ را عددی کامل تصور کرده اند و به همین جهت یک کره نامرئی متحرک مشغول (۲) معتقد بوده اند تا بدینوسیله مجموعه کرات

(۱) م - ح کاوه در کتاب ماتریالیسم دیالکتیک و مکتبهای فلسفی یونان قدیم میگوید « بر طبق تعالیم فیثاغورث هر صورتی از صور وجود، جامع یک یا چند تضاد است و خود نیز مولود تضاد میباشد. تعداد تضادهای اصلی جهان برده نوع است و سایر اعداد از این تضادها ریشه میگیرند. اعداد دهگانه اصلی عبارتند از: کران و بیکران - فرد و زوج - واحد و کثیر - راست و چپ - مذکر و مؤنث - ساکن و متحرک - مستقیم و منحنی - روشنی و تاریکی - نیک و بد - چهار بر و چند بر .

ولادیمیر ایلیچ در یادداشت های فلسفی از زبان هگل این قضاوت فیثاغورثیان را نقل میکند « واحد چون باعداد زوج اضافه شود اعداد فرد بدست میآید $(۱ + ۲ = ۳)$ و چون باعداد فرد علاوه گردد، اعداد زوج حاصل میشود. $(۱ + ۳ = ۴)$ واحد چون دارای خاصیت ساختن اعداد زوج است خود آن باید زوج باشد. بنابراین واحد بالذاته جامع خصایص متضادی است .

(۲) ولادیمیر ایلیچ مینویرسد: « فیثاغورثیان آتش را وسط قرار میدادند زمین را نیز مانند سیاره ای که در اطراف این جسم مرکزی در حال حرکت دورانی است میدانستند. مهم اینجاست که آنها کره آتش خود را غیر از کره خورشید بشمارند. جسم مرکزی مورد نظر فیثاغورثیان منسوس و مشهود نیست و بیشتر جنبه کلی و اصولی دارد. عده کره هایی که بر دور این جسم آتشین نامشهود قیبه در زیر نویس صفحه ۹۴

را از ۹ به ۱۰ بالا ببرند. از این مسأله استنباط می‌فود که فیثاغورث و طرفدارانش کرویّت زمین را فهمیده اند، منتها شرائط زمان موقتا مانع از رشد و شیوع فکر ایشان گشته. جدول ضرب (۹) و شکل عروس را در هندسه (۲) با و نسبت می‌دهند. در ضمن او را پیرو هیلو زوئیسیم (فلسفه‌ای که برای اشیاء اعم از جاندار و بیجان بروج معتقد بود و تمام موجودات را ذیروح میخواند) هم خوانده‌اند. بطور کلی فیثاغورث از فلاسفه‌ای محسوب می‌شود که در مدت عمر فعالیت شدید داشته‌اند و گروهی را دور خود جمع

بقیه از زیر نویس صفحه پیش

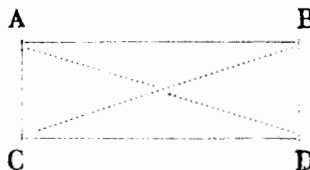
در حرکتند بالغ برده است که عبارت میباشند از : زهره - مریخ - مشتری - زحل زمین - عطارد - خورشید - ماه - کهکشان - قرینه زمین (antichtone) این ده کره مانند هر متحرکی در جریان حرکت خود نغماتی تولید میکنند که دارای آهنگهای مختلفی است ... آهنگ و نغمه کره از روی فاصله های کرات تعیین میشود و این فاصله ها با هم در تناسبند و نسبتهای آنها با فواصل (Wtervallum) موسیقی مطابقت میکند. از اینجا صدای موزون کرات متحرك پدیدار میگردد. م - ح کاوه در کتاب ماتریالیسم دیالک تیک و مکتبهای فلسفی ...

(۱) پیرروسو میگوید : فیثاغورثان چرتکه را از مصریها گرفتند و آن مبدأ پیدایش جدول ضرب گردید.

(۲) مینویسند فیثاغورث برای اولین بار فهمید که مساحت مجموع مربع های اضلاع يك مستطیل مساوی مجموع مساحت های دو مربعی است که بر دو وتر این مستطیل ترسیم میشود. بترتیب زیر :

$$AB^2 + CA^2 + BD^2 + CD^2 = AD^2 + BC^2$$

در مستطیل زیر :



کرده‌اند. اویقیناً بر ریاضیات عصر خود تا اندازه توانایی واستطاعت علمی خویش کمک نموده و در مسائل اجتماعی (چه سیاسی و چه مذهبی) بیطرفی اختیار نکرده. فوستل دو کولانژ دانشمند باستان شناس فرانسوی مینویسدوی همواره مردم را براه صواب هادی بوده است. در مورد اینکه فیثاغورث هر وجود مادی و معنوی را با یکی از اعداد مطابق شناخته نظریات فراوان است و در این زمینه پیر دو کاسه Pierre Ducasse استاد دانشگاه بزانسون فلسفه عدد و تظاهرات آنرا بنحو زیر رد میکند :

بقول فیثاغورث عدد عنصر تمام اشیاء است پس عنصر اشکال هندسی هم خواهد شد. بنا بر این رابطه دو عدد چون رابطه دو خط میشود که یکی عده نقاط سازنده يك خط است و دیگری عده سازنده نقاط خط دیگر. اما اینگونه تصور بار رابطه میان وتر مثلث قائم الزاویه متساوی الساقین و یکی از دو ساق آن جور در نمی‌آید. حساب صحیح در این مورد به جذر عدد دو منتهی میگردد که آنرا گنگ مینامند بطور مشهود در قضیه منسوب به فیثاغورث اندازه گرفتن اشیاء با عدد باطل میشود. فیثاغورث در متاپونته Metaponte فوت شد.

مائه پنجم - مائه پنجم در یونان در درخشنده ای بود زیرا در این عصر علم و حکمت و هنر نیز ترقی محسوس و فوق العاده کرد. طب پیشرفت شایان نمود چنانکه بقراط Hippocrate بزرگترین پزشک باستان در مائه پنجم میزیست.

اتھپیستھا

اتمیست‌ها عبارتند از : انبیا کل ، انگساگورو دموکریت . انبیا کل
و انگساگور مقامات فلسفه دموکریت را فراهم آوردند . فلسفه‌ای
که روشن‌ترین آئینه معرفت فلاسفه پیش از سقراط است .

۱ - انباد کلی (۱)

انباد کل ۴۸۴ قبل از میلاد در شهر آگریژانت از نواحی سیسیل متولد شدوی بحفظ حیثیات روحانی خود خیلی علاقه داشت و مردم را به پرستش خویش دعوت میکرد . بهمین جهت او را صاحب داعیه های فراوان خوانده اند

Empedocle (۱)

افکار و عقاید

انباد کل عالم را نتیجه ترکیب عناصر اربعه (۱) میدانست. و میگفت این عناصر بطور بسیط و غیر قابل تبدیل یکدیگر ترکیبات گوناگون میدهند. ضمناً بمظاهر کین و مهر (۲) و چیرگی یکی از این دودر اعصار عقیده مند بود. باین ترتیب که «هنگام غلبه مهر بر کین جهان آبادان می شود و بالعکس رو بوی رانی می رود» عصر خود را عصر غلبه کین بر مهر می پنداشت. انباد کل را در مورد تحول موجودات صاحب تئوری زیر میدانند:

«در مرحله اول قسمتهائی از بدن مانند سر، گردن، پا، چشم»
 «گوش، . . . جدا گانه بوجود آمده و توسط مظاهر نفرت»
 «و کین در کمون مانده اند ولی در مرحله دیگر علاقه اجزاء»
 «بهم بر کین و نفرت تسلط یافته و قطعات نامبرده را یکدیگر»
 «جذب کرده و بدن را تشکیل داده و در مرحله سوم قسمتهای»
 «درونی حاصل شده مانند ریه و غیره . . . ترکیب اجزاء»
 «سر و دست و پا و چشم و گوش خیلی اتفاقی بوده و اغلب پیش»
 «میآمده که یک تن دارای چند سریا چند پای اضافی باشد. و از»
 «بین این ترکیبات اتفاقی آندسته قابلیت ادامه حیات داشتند»

(۱) آب - باد - آتش - خاک

(۲) پیردوکاسه استاد دانشگاه بزائسون فلسفه انباد کل را اینطور تعریف میکند:

«انباد کل طیب و عالم فیزیک و پیغمبر برای اشیاء چهار عنصر یا «ریشه» آتش و هوای جو و آب و خاک را قابل است، و همه آنها را ابدی میدانند. و نیز معتقد است که دو نیروی «مهر» و «کین» سبب اتصال و انفصال این عناصر با یکدیگر میشود. بآهنگ این دو نیرو کار از تفرقه بترکیب و از ترکیب بتفرقه می انجامد، جهان ما جهانی است که در آن کین رو باز دیاد است»

فلسفه کهن یونان ۴۷

« که شکل و وجه مطلوب را یافته باشند، ولی آنها که نامتناسب »

« بودند، اند معدوم گشته اند »

این نظریه انبادکل باجنبه توهمی خود توجیه ابتدائی انتخاب (۱)
طبیعی است .

۲ - انکساگور (۱)

انکساگور ۵۰۰ سال قبل از میلاد در کلازومن Clazomenes
متولد شد و در ۴۲۸ قبل از میلاد مرد (۲). وی با اینکه از فلاسفه یونی

Anaxagore (۱)

(۲) میگویند انکساگور معتقد بود که خورشید اندکی از شبه جزیره «پلوپونزوس»
بزرگتر است و ماه را نیز مسکون مینداشت. بوجود خدا هم تا حدی اعتقاد
داشت و بهمین سبب او را به بی دینی متهم ساخته تبعید کردند و در تبعید بمرد.

بود سی سال از عمر خود را در آتن گذراند. **تیسیدیدس** (۱) و **پریکلس** (۲). **واری پیدس** (۳) و برخی دیگر از فلاسفه شاگردان وی بودند.

فلسفه کمون و غلبه

فلسفه انکساگور فلسفه کمون و غلبه است زیرا وی به تخته ای مظهر نوع اعتقاد داشته و می گفته است که در یک شیئی بالفعل (۴) تخته تمام اشیاء کون و فساد ضبط است، ولی این تخته ها در حالات ضعف و قوت هستند و بروز کیفیات گوناگون و جنسیت مشخص ارتباط با غالبترین و قوی ترین تخته ها دارد. مثلاً در استخوان تمام اسپروماتهای (۵) اشیاء هست منتها تخته استخوانی نسبت بسایر تخته های موجود غلبه دارد و بهمین واسطه مواد غذایی در معده بصورت های بلغم و چربی و غیره درمی آید. گاو و گوسفند علف میخورند و علف به خون و گوشت و پوست مبدل میشود. بنا بر آنچه گفتیم جهان در نظر این فیلسوف مخلوط عظیمی است از «بذرها» و با اندک توجه تشابه این سنت با سنت انکسیماندر از نقطه نظر وسعت حقیقت اشیاء آشکار میشود. انکساگور میگوید:

(۱) **Thucybihe** از مورخین معروف یونان قدیم. تاریخی دارد که بهترین معرف تمدن و اخلاق و روحیات مختلفه یونان باستان است.

(۲) از مردمان سیاسی و خطبای بزرگ و جنگاوران قدیم آتن

(۳) **Ehuripide** از شعرای معروف یونان که در سالهای متولد شد. از داستان

های مهم وی «ایفی ثنیادر ایسی» و «ایفی ثنیادر توریید» و «الکتر» است که آثاری درام و تراژدی هستند. وی در نتیجه انتقاد شعرای مضحکه سرای یونان به بیدینی مشهور شد و به مقدونیه فرار کرد. بدو روایت، اول اینکه سکهها او را دریدند، دوم اینکه زنها بواسطه نسبت هایی که با آنان در آئارش داده بود وی را کشتند.

(۴) عده ای معتقد بودند که **لایب نیتز Leibniz** و **پاسکال Pascal** تئوری ماده را از انکساگور گرفته اند.

(۵) اسپرمات اصطلاحی است که بجای تخته بکار برده است.

« ابتدا همه اشیاء در تاریکی و ابهام بسر میبرده‌اند و برای رفع این ابهام و تاریکی قوه محرکه‌ای لازم بود، این قوه محرکه عقل است و بالاخره عقل سبب شده که موجودات مجتمع شوند » افلاطون و ارسطو میگویند « بزرگترین عیب انکساگور ندیدن و گذشتن از علل مکانیکی بود، زیرا نامبرده هرجا باینگونه علل برمیخورد از عقل استفاده میکرد و آنرا محرك میدانست. و علل اصلی را بکلی فراموش کرده عقل را اصل کل تصور میکرد » نظریه اتومیک انکساگور مربوط به اسپرماتوست زیرا در این نظریه وی میگوید: « کون و فساد و مرك و ولادت عبارتست از جدائی اجزاء. این نظریه بمنزله هسته اتمیسم دموکریت است هرچند که اتمیسم دموکریت با فلسفه اسپرمات از خیلی لحاظ قابل انطباق نیست.

۲ = دموکریٹ (۱)

دموکریٹ ۴۶۰ سال پیش از میلاد در آبدر Abdere متولد گردید
براسطه ثروت فوق العاده ای که داشت بیشتر مسافرت میگرد . ظاهراً چند
سال از عمر را برای آموختن هندسه در مصر گذرانده است .

Democrite (۱)

فلسفه دموکریت

فلسفه طبیعت دموکریت عبارت از فلسفه اجزاء بینهایت (۱) ریزو غیر قابل تجزیه است که دارای حرکات مستدیری درخلاء میباشند که موجد ملاء میشوند این حرکات قبلی است و از حرکات قبلی دیگر ناشی شده است. پس جهان واقعیت که تظاهر ملاء است در سنت دموکریت زائیده و پرداخته ذرات است. دموکریت میگوید: «از ترکیب نامحدود اتمها، که دارای انواع بینهایت گوناگونی هستند و شکل کروی دارند، آتش و روح بوجود میآید. این اتمها شبیه بذرات غباری میباشند که در سیر اشعه نور، وقتی که از پنجره بدرون اطاق میتابد دیده میشوند. این اتمها که در همه جا پخش شده اند، عناصری هستند که سراسر طبیعت از آنها تشکیل می گردد» ارواح و ارباب انواع هم در نظریه او با همین قانون خلق می شوند. تنوع اشیاء را نتیجه ریزی و درشتی و طرز قرار گرفتن اجزاء میدانند چیزیکه هست او برای اجزاء مشکله ارواح و خدایان بفعالیّت و حرکت شدیدتری قابل است. نامبرده به قدر بی اعتقاد و تمام نموده را حاصل جمع و تفریق علت و معلولها دانسته. بنا بر این سنت او را باید سنتی جبری و اتمی خواند.

پیر دو کاسه استاد دانشگاه برانسون مینوسد: «ذیمقراطیس زمان پیری سقراط و جوانی افلاطون را درک کرده و معاشرت های متعددی با مصریها و کلدانیها و ایرانیها و شاید هندویان داشته انرش در حکم دائرة المعارف بزرگی شبیه دائرة المعارف ارسطو است». دموکریت بواسطه کنار گذاردن وهمیات و توجه به مشاهدات عینی و تجربی و خوش بینی و عشق و الفت بزندگی حکیمی بشر دوست و علاقمند با اجتماع بشمار میآید (او را حکیم خندان هم گفته اند) بالاخره اتمیسم اوست که تأثیر فراوانی در فلسفه قبل از میلاد داشته است. در مورد علم اخلاق هم از فیلسوف فوق الذکر عقایدی هست، مینویسند گفته است «بالاخره بشر به خوشبختی

خواهند پیوست . برای رسیدن به خوشبختی لازم است از آنچه در اختیار داریم استفاده کنیم . و خود را بدان راضی داریم . و از خواهشهای نفسانی بکاهیم . و متوجه باشیم که خوشیهای جهانی از نقطه نظر لذت و ارزش هرگز بیای خوشیهای روحانی نخواهند رسید زیرا خوشبختی یعنی راحتی و رضایت روح .

م . ح کاوه در کتاب ماتریالیسم دیالکتیک و مکتبیهای فلسفی
می نویسد مارکسیسم - لنینیسم برای فلسفه دموکریت ارزش زیادی قایل است چنانچه وقتی اشتنر Stinner ایده آلیست آلمان ، کوشش میکرد نظریات دموکریت را تحریف کرده و او را وارسته از این عالم ، و متوجه عالم دیگر ، (عالم روحانی) معرفی نماید ، مارکس در جواب او نوشت :
« دموکریت نه تنها از دنیای مادی دوری نگزیده بلکه ، بالعکس »
« وی طبیعتی دانی بود که بر تجربه و محسوسات اتکاء مینمود و در بین »
« یونانیان نخستین کسی است که عقل آنسیکلی دیدیستی داشته است »

مجموعه آثار مارکس و انگلس نسخه روسی جلد ۲ صفحه ۱۲۰

دموکریت میگوید « سیاست مهمترین و بزرگترین هنر است تحصیل سیاست و اشتغال بفعالیتهای سیاسی مفید است زیرا بزندگی انسان عظمت و درخشندگی می بخشد » .

سوفسطائیان

سوفسطائیان به فکر و عقل اعتماد نداشتند و کوشش آنها برای کامل کردن استدلال و احتجاج وجدل بود ، زیرا صحت و سقم هر چیز را همواره باطرز استدلال در مورد آن چیز و احساسات شخصی مربوط میدانستند . مشهورترین سوفسطائیان عبارتند از . پروتاگور و گورگیاس و پرودیکو و تراسیماک که ما فقط راجع به پروتاگور و گورگیاس میتوانیم اطلاعاتی کسب کنیم چونکه ازدو نفر دیگر اثری دردست نداریم ومورخین هم در مورد افکار و عقاید ایشان چیز مهمی ننوشته اند .

۱ = پروتاگور (۱)

پروتاگور ۴۸۹ سال پیش از میلاد در شهر «آبدر» تولد یافت .
در جوانی شاگرد دموکریت بود پس از آن در آتن به تعلیم بیان و صرف و
نحو پرداخت بدینترتیب سرمایه‌ای بدست آورد و شهرهای یونان و رم
مسافرت کرد . پس از آن بآتن برگشت . او را به بی‌دینی محکوم کردند

Protagoras (۱)

و این امر سبب فرار او شد. مینویسند برای فرار بزورق سوار شد و مدتی نگذشت که دربارا توفان گرفت و زورق او بزیر آب رفت (۴۲۹ - ق. م) بریکس در مجالس درس او حاضر میشد.

افکار و عقاید

این فیلسوف عقیده داشت که تمام امور را به نیک و بعد تعبیر میتوان کرد و این تعبیر و تفسیر مربوط به حیات شخصی است و میگفت قوانین دنیا و فضیلت و تقوی و حقیقت از هوی و هوس ابناء بشر پدید آمده است. پیردوکاسه میگوید:

« پروتاگور به بی دینی اشتهار داشت و میگفت «انسان مقیاس هر چیز است: از آنچه که هستند، برای آنها که هستند، و از آنچه که نیستند، برای آنها که نیستند». میگویند کتابی درباره خدایان نوشت و در آن گفت «اما راجع به خدایان اقرار میکنم که یقینی بوجود یا عدم آنها ندارم، و علل زیادی هست که رساننده عجز ما در این امر است و از جمله غامض بودن موضوع و کوتاهی عمر انسانی است.» »

۲ = گورگیاس (۱)

گورگیاس در ۴۲۷ قبل از میلاد متولد شد و از مسقط الرأس خود
لئونیتوم بعنوان سفارت به آتن آمد .

Gorgias (۲)

افکار و عقاید

مینویسند وی در آتن شاگردان زیادی داشته است که بآنها علم جدل و محاوره میآموزانده . پیردوکسه میگوید : «او اثبات میکرد که هیچ چیز وجود ندارد ، یا اینکه اگر چیزی وجود داشته باشد این چیز ناشناختی است ، و اگر شناختنی باشد محال است که این شناسائی از شخصی بشخص دیگر قابل انتقال باشد » اختلاف فلسفه پروتاگور و گورگیاس بر سر اینست که اولی هر قضاوتی راصحیح میدانست و دومی هیچ قضاوتی راصحیح نمیدانست . رویهمرفته سوفسطائیان به شناسائی باطن موجوات عقیده نداشتند و میگفتند که ما با احساسات خود تنها میتوانیم ظاهر را (آنهم بطور متفاوت) درك کنیم .

پایان

مراجع :

اسمیت	فرهنگ یونان و تاریخچه ژرم
ازوالد کولبه	مقدمه ای بر فلسفه
فلسین شاله	متدلوژی
فوستل دو کولاثر	تمدن قدیم
پیر دو کاسه	فلسفه های بزرگ
پیر روسو	تاریخ علوم
فردریک انگلس	آنتی دورینگ
سند	تاریخ ریاضی یونان
دکتر قی ارانی	ماتریالیسم دیالکتیک
»	عرفان و اصول مادی
م - ح کاوه	مکتبهای فلسفی یونان و ماتریالیسم
محمد علی فروغی	سیر حکمت در اروپا
اسعد فیهمی	تاریخ فلسفه
عباس محمود العقاد	خدا
دکتر توفیق الطویل	دین و فلسفه
—	طبقة الامم
ابن قفطی	تاریخ الحکما
نوفل افندی الطرابلسی	زبدة الصحائف فی اصول المعارف

کتابخانه توفیق

.....

.....